



<http://www.arianafghanistan.com>

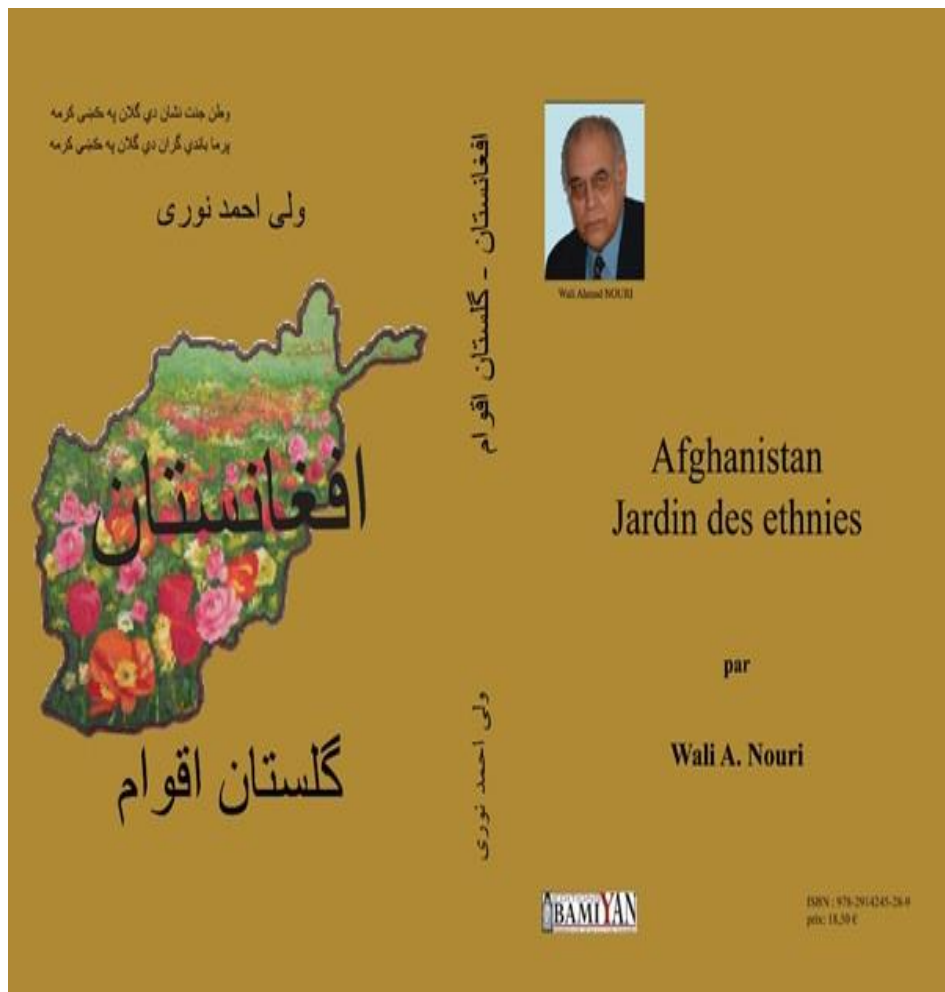


۲۰۱۹/۰۶/۱۷

ولی احمد نوری

افغانستان گلستان اقوام

قسمت پنجاه و هشتم



۱ از ۱۰

ارسال مقالات: info@arianafghanistan.com و یا spineghar@gmail.com

افغانستان گلستان اقوام



قسمت پنجاه و هشتم

و اخیر

صحبتی دیگر در باره زبان و زبانشناسی

از

پوهاند محمد اسحاق نگارگر

برمنگهم، جولائی ۲۰۰۶

زبان یک نظام دقیق کلمات، علایم و اشارات است که در آن کلمه ها، علایم و اشارات با نظم خاص در کنار هم قرار میگیرند و فکر را از گوینده به شنونده انتقال میدهند و اما، اگر از گوشه چشم فلسفه به سوی زبان بنگریم می بینیم که شیوه مکالمه اش انسان را از دیگر جانوران جدا میکند؛ بدین معنی که جانوران نیز نوعی شیوه مکالمه دارند که مبتنی بر آواز هاست یعنی آواز های جانوران نیز تنوع دارد که حالات مختلف خود را با استفاده از همین تنوع برای همدیگر و برای انسان افاده می نمایند بطور مثال تفاوت میو میو پیشک "گره" یا عوعو سگ را در هنگام سیری، گرسنگی، شادی و خشم میتوان از هم باز شناخت. در دنیای جانوران هر صدا تابع حالتی است و معنای خاص خود را دارد اما صدا ها در زبان انسان حامل هیچ معنی نیست. ما انسانها صدا ها را به هم می آمیزیم تا کلمات بوجود آید و کلمات را به شیوه منظم و نه به طور تصادفی کنار هم میگذاریم تا جملات را بدست آریم و باز با ترکیب منظم و آگاهانه جملات به کلام و مکالمه میرسیم. انسان در عملیه زبان از ساده به مغلق و از وحدت به کثرت و از یکنواختی به تنوع گذر میکند. در حالیکه جانوران با صداهای غیرقابل ترکیب نیاز های اولیه خود را بر آورده می سازند. انسان با صدا ها زبان، زیبایی، شعر، موسیقی و فلسفه می آفریند و با استفاده از سمبول های قرار دادی زبان خود را ریکارد میکند و در کمذ نگارش میکشد و بدین ترتیب، زبان به هویت و تاریخ گویندگان خود بدل میشود که اگر زبان نمی بود انسان نه تاریخی داشت و نه تمدنی و نه هم آفرینش های هنری.

انسان همان زبان را که در محیط زیستش معمول است یاد میگیرد و چه بسا که زبان دوم جای زبان اول یعنی زبان مادری را میگیرد. ما همه تا حدی به کودکان خرد سال خویش که زبان محیط زندگی خود را خیلی زودتر از بزرگسالان یاد گرفته اند رشک برده ایم و این خود نمودار این حقیقت است که زبان مهارتی عملی است و حتی دیوانگان نیز میتوانند یادش بگیرند. کودکان زبان را بدین دلیل زودتر از بزرگسالان یاد میگیرند که نیروی عادت و دلبستگی در میان شان راسخ نیست، از اشتباه در زبان نمی ترسند و از تکرار طوطی وار نمونه ها یا پیترن ها نیز باکی ندارند و حال آنکه بزرگسالان به جای تمرین از شیوه تفکر کار میگیرند و غالباً در باره نمونه های زبانی استدلال میکنند و صد گونه (چرا) می پرسند و نمونه های زبان دوم

را با زبان مادری مقایسه و تطبیق میکنند و انتظار میداشته باشند که نمونه های زبان دوم مانند زبان مادری شان باشد. وقتی انسان به زبان خود خو بگیرد و دروازه زبانها و فرهنگهای دیگر را بر روی خود ببندد این کمبود را با دل بستگی به زبان خود جیره میکند و زبان خود را رستارین و شیرین ترین زبان جهان میدانند و مانند نژاد پرستان سفید که خون خود را پاک تر از خون دیگران می پندارند زبان خود را پاکتر از زبانهای دیگران پنداشته آنرا از "لوٹ" زبانهای دیگر پاک میکند و بدین ترتیب است که فاشیزم سیاسی وارد قلمرو زبان و فرهنگ می شود.

در باره زبان یک اصل مسلم دیگر را نیز در نظر باید داشت که زبان نوعی قرارداد اجتماعی نیز است که اگر گوینده از این قرارداد عدول نماید شنونده فکر او را در نمی یابد و مکالمه در میان شان صدمه می بیند. گوینده زبان در وقت گپ زدن شنونده متوسط را باید در نظر بگیرد و خاصاً هنگامیکه در رادیو و دیگر رسانه های همگانی صحبت میکند باید بیاد داشته باشد که شنونده اش تنها یک بار فرصت شنیدن دارد و اگر در جمله او لفظی مشکل بود فکر شنونده بسوی آن کلمه میرود و معنای جمله فوت میشود. اصل نخستین در نگارش این است که : زبان وسیله افهام و تفهیم است و نه وسیله فضل فروشی و دانا نمائی گوینده. زبان برای اینکه ساحة افاده وسیع داشته باشد، باید ذخیره لغاتش فراوان باشد. وسعت ذخیره لغات مربوط میشود به درجه تکامل فرهنگی جامعه. کودکان و مردمان بدوی ذخیره لغات محدود دارند. ذخیره لغات نوعی حساب بانکی زبان است. وقتی آدم در حساب بانکی خود پول فراوان دارد در هنگام خرج دست و دلش نمی لرزد .

ذخیره لغات غنی ساحة استفاده را از زبان وسیعتر میسازد و گوینده را از شر تکرار که ذهن آدمی با آن هماهنگی ندارد رهائی می بخشد. میدانیم که کلمه قالب معنی و معنی نیز فکر است و قالب تنها در صورتی ارزش دارد که فوراً به معنی تبدیل شود. به قول مولانا:

روح را با عقل و با علم است کار روح را با تازی و ترکی چه کار

"وجود ذهنی در واقع عکس یا تصویر وجود خارجی یا عینی است و عکس هنگامی بی عیب است که صاحب عکس را چنانیکه هست بنمایاند".

چون هیچ زبان به تنهایی استعداد انتقال مطلق فکر را ندارد هر زبان در سیر تاریخ خود علی رغم شور و غوغای سوچه گرایان به داد و گرفت با زبانهای دیگر می پردازد و این پدیده بگیر و بستان سبب رشد و انکشاف زبان میگردد و عملیه انتقال تفکر را آسان تر میسازد.

پدیده های فرهنگی کهنه از میان میروند و جای شان را پدیده های فرهنگی تازه میگیرند. به طور مثال اکنون که در کشور ما سیستم منظم و دایمی آبرسانی وجود ندارد و دختران برای آب آوردن سر چشمه و گدار میروند پدیده چشمه و گدار در زبانهای پینتو و دری دو ژانر (Genre) ادبی گردیده و این دو محل را به میعادگاه عشاق بدل نموده است و حتی شیوه پرکردن کوزه نیز آئینه لطف یا سرگرائی معشوقه میتواند باشد:

منگی بی ټول په سپین غوپه که

د یارانې منگی په لپو ډ کیرنه

اما، هنگامیکه سیستم آبرسانی در خانه ها دایمی شود و نیاز آب آوردن از گدار و چشمه منتفی گردد کلمات کوزه، سطل، آبدان، آبگردان و غیره گام به گام فراموش می شوند و جای خود را به کلمه های تازه نل، دستشویه، شیردهن، مخلوط کن و مانند آن خالی می نمایند و هر زبان کلمه های کهنه و متروک را در گورستان قاموسها به خاک می سپارد و پیش روی آن مینویسد : کلمه قدیمی یا ارکائیک (Archaic) که امروز بکار نمیرود و اما، اگر کلمه کوتاه و خوش آهنگ باشد معنای تازه اختیار میکند

و باقی میماند چنانچه ناصر خسرو در گرمابه میرفت و "شوخ" یعنی چرک از تن باز میکرد ولی ما امروز از کودک شوخ یک معنی میگیریم، از دلبر شوخ معنای دیگر و باز از رنگ شوخ معنای دیگر. اینجاست که سر و کار ما با فصاحت و روانی کلمات می افتد. آری موضوعی که کلمه سازان و اصالت گرایان جوان و کم تجربه ما در خم و پیچ کوچه های آن گشتی نزده اند و در حالیکه در باره زبان دستور های کلی و مجرد میدهند خود متاسفانه هنوز املا و انشای خود را درست نکرده اند و توجه نفرموده اند که دیروزیان با آنکه میدانسته اند علامه های جمع اسم در زبان دری (ان) و (ها) است معهدا، جمع (ده به معنای قریه) را نه (ده ها) نوشته اند و نه هم (ده + ان) بلکه به مدد علامه جمع مؤنث عربی (دهات) ساخته اند برای اینکه با معیار های بلاغت سازگار و تلفظ آن هم آسانست؛ یا به قول استاد "جلال همایی" پیشینان لفظ (مجمع) را بدین دلیل بر (گردهمایی) ترجیح داده اند که (مجمع) تنها دو هجا دارد و اگر فرض کنیم که انسان برای تلفظ یک هجا یک ثانیه وقت کار داشته باشد (مجمع) به دو ثانیه تلفظ میشود ولی (گردهمایی) که پنج هجا دارد در پنج ثانیه تلفظ میشود. حالا بگذریم از اینکه مجمع هم به معنای جمع آمدن است و هم به معنای محل جمع آمدن که به حساب (گردهمایی) باید (گردهم آمدنگاه) شود که هفت هجا دارد و برای تلفظ آن هفت ثانیه باید صرف وقت کرد. قبلاً اشاره کردم که انتخاب کلمات امری مربوط به علم معانی و فصاحت و بلاغت میباشد. آیا معیار های وجود دارد که کلمه فصیح را از غیر فصیح جدا نماید؟ خوشبختانه وجود دارد و این معیار ها را علم معانی به دست میدهد:

فصاحت در لغت گشادگی زبان، چیرگی در سخن و حروف را از مخارج آن تلفظ کردن است. فصاحت مفرد فصاحت کلمه و فصاحت مرکب فصاحت کلام میباشد. کلمه فصیح دارای خصوصیت های آتیست:

۱- کوتاه است یعنی هجا های کم دارد. معمولاً یک، دو، سه تا چهار هجا دارد. گاهی ممکن است که در زبان کلمه بومی وجود داشته باشد اما اهل زبان کلمه زبان دیگر را به دلیل معیار های فصاحت که در صدر آن همان کوتاهی و سهولت تلفظ میباشد ترجیح بدهند، چنانکه در زبان دری خصوصیت ترکیب براننده تر است و در زبان عربی خصوصیت تصریف و دری زبانان برای گسترده شدن ساحه افاده در زبان دری خصوصیت براننده زبان خود یعنی ترکیب را با قدرت تصریف زبان عربی آمیختند و کلمه های فراوان ساختند و این کار قدرت افاده در زبان دری را چندین برابر افزایش داد. منظور از تصریف این است که از عین ریشه در زبان میتوان از راه افزودن یک یا دو صدا بر ریشه، کلمه های فراوان با معنی های متعدد ساخت چنانکه به طور مثال کلمه های عالم، معلوم، تعلیم، متعلم، تعلم، معلم، اعلام، استعلام و غیره همه از ریشه (علم) به نیروی تصریف یا گردان به وجود آمده اند و حالانکه که فعل های زبان دری دارای دو ریشه استند و برای کسی که دری را به عنوان زبان دوم می آموزد در به اصطلاح مصدر (رفتن) و فعل. حال (میرود) به جز حرف (ر) هیچ چیز مشترک وجود ندارد و شاگرد زبان آموز به مدد رمل و أسطراب هم نمیداند که (میرود) از (رفتن) اشتقاق شده است؛ اما اگر برای شاگرد گفته شود که اصولاً کلمه های که مصدر خوانده میشوند اسم استند و تمام خصوصیت های اسم را دارند و به استثنای دو سه فعل محدود دیگر فعل های دری دو ریشه دارند یکی برای حال و دیگری برای گذشته چنانکه از ریشه (رفت) کلمات رفتن، رفته است، رفته بود، خواهد رفت، رفتار، رفتنی، رفتگی را میتوان ساخت و از ریشه حال (رو) کلمه های میرود، برود، رواج، روان، رونده، روانی را. از آنچه در بالا آمد میتوان بدین نتیجه رسید که در زبان دری نیروی تصریف نیست ولی نیروی ترکیب است به گونه مثال تنها فعل های را که از کلمه (چشم) در زبان دری میتوان ساخت از نظر بگذرانیم: چشم کردن، چشم داشتن، چشم انداختن، چشم کشیدن، چشم زدن، چشم چرانی، چشم دیدن، چشم انداز، چشم دوختن، چشم براه بودن، چشم دریده، چشم رس، چشم روشنی، چشم سفید، چشمک زدن، چشمک کردن، سیر چشم، گشنه چشم (گرسنه چشم) و بسیار ترکیبات دیگر. تا از مقصود دور نیفتاده ام باید به عرض برسانم که بزرگان ما، در گذشته با صلاحیتی که داشتند خصوصیت تصریف زبان عربی را با خصوصیت ترکیب زبان دری بهم آمیختند و زبانی بوجود آوردند که میتوانست هر گونه حقایق مجرد فلسفی و عرفانی را افاده نماید اما، بدبختانه امروز زبان دری همانند ناگفتنی که بدست بچه ها بیفتد و ریگ پُرش کنند بدست دوستان فاقد صلاحیت

و کفایت لازم افتاده است که تعصب سیاسی خود را تا قلمرو زبان و فرهنگ نیز بسط میدهند و زبان خود را از "لوٹ" زبانهای بیگانه می‌پالایند و یا چون جوان استند و طبع شان از یکنواختی گریزان است زبان مردم را ملک شخصی خود می‌پندارند و فعل‌های دو هجایی و سه هجایی را با وجود اینکه از هفت پدر دری استند و هیچ کس در اصالت شان تردید ندارد از زبان بیرون می‌افکنند و کلمه‌های خود ساخته و متکلف را به جایش میگذارند. فعل ساده و سهل التلفظ (خواندن) را بیرون می‌افکنند و به جای آن (به خوانش گرفتن) را رواج میدهند و یا فعل ساده و دو هجایی (حس زدن) را با بد ذوقی از زبان میرانند و جایش را به فعل مرکب و هفت هجایی (گمانه زنی کردن) میدهند. یک شرط عمده کلمه ساختن در زبان این است که آن کلمه باید به صورت اسم، فعل، صفت و قید در زبان قابلیت بکار بُرد داشته باشد حالا اگر با این معیار به سراغ فعل (گمان زنی کردن) برویم فاعلش میشود (گمان زنی کننده) که پوره هشت هجا دارد. صفتی که قابلیت را برساند چنانکه خوردنی قابل خوردن است و پوشیدنی نیز قابل پوشیدن و بدین قیاس از گمانه زنی کردن باید ساخت (گمانه زنی کردنی) که این هم میشود هشت هجا و آیا این ترکیبی است که طور مثال شاعر دارای وزن و قافیه از آن استفاده نماید؟

۲- کلمه فصیح از دیدگاه تلفظ آسان است و در صدا های آن اختلاف منشاء تلفظ وجود ندارد. در زبان دری (نون) ایکه به دنبال (ب) بیاید آن (نون) به (م) تبدیل میشود به طور مثال در تلفظ، زنبور شکل زنبور، زنبیل شکل زمبیل، زنبق شکل زمبق و بالاخره تنبور شکل تمبور را اختیار می‌نماید و دلیل آن این است که (نون) صدای غُنه است که مخرج یا منشاء تلفظ آن بینی میباشد در حالیکه (ب) صدای لبی است و مردم به فرمان سهولت در تلفظ صدای غُنه نون را به یک صدای لبی دیگر یعنی (م) بدل میکنند و بحث ابدال در بسا از زبان‌ها وجود دارد.

۳- کلمه فصیح مستقیماً به همان معنی دلالت میکند که نویسنده قصدش را دارد و از معنای حقیقی تجاوز نمی‌کند بنا بر این، نویسنده از بکار گرفتن کلمه‌هایی که دو معنی دارد (و معنای دوم بر مفهومی قبیح که عرف عامه از آن کراهت و اشمئزاز نشان میدهد، دلالت میکند) باید خودداری نماید. کتابهای معانی در این مورد از استقبال کلمه (قضیب) به معنای شمشیر بُران که معنای دوم آن آلت جنسی مرد است در شعر رودکی سمرقندی یاد کرده اند آنجا که میگوید:

تندر میان دشت، همی باد بر دمد

برق از میان ابر، همی برکشد قضیب

امروزیان نیز لفظ (چالش) را از گورستان قاموس بیرون آورده از آن فعل به چالش گرفتن و اسم چالش را معمول کرده اند. این کلمه در گذشته از فعل چالیدن که بعد ها جای خود را به فعل مرکب چال کردن به معنای گور کردن داد، اشتقاق شده است. چالش در اصل به معنای جماع یا گرد آمدن زن و مرد بود و چون جماع نیز در عُرف طنز نویسانی چون عبید زاکانی نوعی کُشتی گرفتن بود به معنای کُشتی و مبارزه تن به تن نیز به کار رفت. نظامی گنجه‌یی در معنای نخست آن میگوید:

همه کار شان شُرب و مالشگری

نگشته شبی گرد چالشگری

منظور اینست که هنگام کار بُرد کلمات دارای دو معنی، ذهن به شیوه ناخودآگاه بسوی معنای دوم جلب و سبب خنده و تمسخر بر نویسنده ناشی میشود.

اکنون که بحث را تا اینجا رسانده ام بد نیست مکتبی هم بر منابع مورد استفاده زبان دری بکنم و ببینم که این زبان از کدام زبان‌های دیگر فیض برده و ذخیره لغات خود را به غنای موجود رسانده است.

زبان دری زبان گفتگوی مردم تخار، بلخ و بدخشان بوده است که پشتوانه خاص لغات و شیوه‌های دستوری خاص خود را داشته است و در طول هزاران سال بنا بر نیازهای خاص دینی، نظامی، درباری، تجارتي و غیره از زبانهای عربی، ترکی، مغولی،

هندی، پشتو، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، روسی و غیره کلمات فراوان را وارد ذخیره لغات خود نموده است که اگر آدم به دلیل یک تعصب کور قومی و اعتقاد بی معنی به پاکبی نژاد خود کلمات این زبان ها را از زبان دری بیرون بریزد به اصطلاح دوستان ایرانی ما تنها علی می ماند و حوضش و نیروی افاده در این زبان سخت صدمه می بیند. سوچه گرایان ما که دل شان در هوای دری ناب نوق میزند باید از یاد نبرند که با آن به اصطلاح دری ناب میتوان یکی دو پارچه پُر از تکلف ادبی نوشت اما اگر صد بار کمپیوتر را (رایانه) بخوانند سمند دری ناب شان در میدان نگارشهای علمی و فلسفی جهان معاصر از پا می ماند و زبانها بدلیل پدیده های خاص فرهنگی در محیط های زیست متفاوت ناگزیرند به همدیگر مدد برسانند و نیروی افاده همدیگر را افزایش دهند آری درست آن سان که هیچ کشوری (به شمول ابر قدرت امریکا) نمیتواند خویشتن را به تنهایی به هدفهای خویشتن برساند، هیچ زبان هم قادر نیست بار مفاهیم مغلق و دشوار جهان معاصر را به تنهایی بر دوش ذخیره لغات بومی خود بیفکند. زبان ها در محل همزیستی خود ناگزیر دست داد و گرفت بسوی همدیگر دراز میکنند چنانکه اگر هر دلیل دیگر را کنار بگذاریم دری زبانی که داستان کوتاه می نویسد و قهرمان داستان او به گروه دیگر زبانی، تعلق دارد در هنگام نقل قول از او تکیه کلام های خاص او را از زبان خودش ناگزیر باید وارد زبان خود بکند مگر اینکه آقای داستان نویس بگوید: "من به جز گروه زبانی خود در باره هیچ به اصطلاح بیگانه نمی نویسم." که این موضوع دیگر نیست. اما، در خلال هزار سال گذشته وضع همیشه به دلخواه زبان دری نبوده است. برخی از نویسندگان به حکم تکلف و برای نشان دادن تسلط خود بر زبانهای دیگر کلمات فراوان را بدون ضرورت وارد زبان دری کرده اند که خوشبختانه بهمان نگارشهای متکلف چون تاریخ و صاف و دره نادره محدود مانده و راه خود را در زبان گفتار دری زبانان بار نکرده است اما، مصیبت لغتنامه مجهول دساتیر که به دلیل نوعی ملی سازی آمیخته با تعصب بر سر این زبان آمد از آن مصیبت ها نیست که به سادگی نادیده اش انگاشت زیرا، حتی امروز هم آنانکه دری ناب می نویسند و یا میکوشند سینه قاموس های کهنه را در جستجوی کلمه های سوچه دری و خاصاً کلمه های قبل از اسلام بکاوند و یافته هارا با نوعی افتخار چاشنی کلام خود بسازند به یغمای خوان آماده دساتیر می پردازند. یکی از فرقه های زردشتی در هند که خود را فرقه آذرکیوان میخواند کتابی در باره شاهان و پیامبران زردشتی جعل و در آن از لغات خود ساخته و بی اصل و نسب استفاده نمود و ملا فیروز نامی این کتاب مجعول را از هند به ایران آورد. بقیه این ماجرا را از زبان استاد بزرگوار جناب ابراهیم پور داود برای تان نقل میکنم.

در این چند ساله که پی زنده کردن زبان افتاده اند و می خواهند بجای واژه های بیگانه، فارسی بنشانند، برخی دست به غارت خوان ناچیز دساتیر بُرده مُشت، مُشت از لغتهای ناهنجار آ» برداشته مانند استخوان و کلوخ به اینجا و آنجا پرتاب میکنند... . از سال هزار و شست و دو که سال تألیف برهان قاطع است و صد ها لغت دساتیر در آن یاد گردیده، دساتیر یکی از آسیب های زبان ما شده، به ویژه از سال ۱۲۳۴ هجری قمری که سال انتشار خود کتاب دساتیر است، لغتهای آن بیش از پیش میان ما رخنه کرده است.

فتح الله شیبانی معاصر ناصرالدین شاه در منتخبات دیوانش که در سال ۱۳۰۸ هجری قمری در استامبول به چاپ رسیده، مهاباد پیغمبر ساختگی دساتیر را در ردیف پیغمبر خودش آورده میگوید:

مهاباد این گفت و احمد همین

چه پیچی تو در آن سه عیسوی

رضاقلیخان هدایت در فرهنگ انجمن آرای ناصری "فرجود" را بمعنای معجزه لغت برازنده ای پنداشته و در مدح پیغمبر گفته است :

دعوی اش را هزار برهان است

فره اش را هزار فرجود است

میرزا فرصت شیرازی همزمان ناصرالدین شاه در توصیف شاهنامه گوید:

نه شهنامه دریای ژرف است این
نه افسانه پندِ شگرف است این
فری بر فراتین فرویده اش
خهی چامه های ابرخیده اش
به فرجود های سخن پروری
سزد گر زند لاف پیغمبری

شاید لغت های دساتیر در اشعارِ شعرای دیگرِ دورهٔ ناصری مانند قآنی، یغمای جندقی، سروش اصفهانی، فروغی بسطامی و دیگران نیز پیدا بشود باید گردید و دید .
میرزا صادق خان امیری ادیب الملک فراهانی که در سال ۱۳۳۶ هـ ق در گذشت و دیوان کاملش در سال ۱۳۱۲ هـ ق به چاپ رسیده یک سره دلدادۀ دساتیر است.

پنج فرجود پدید آمد از شست زردشت

که به پیغمبری اش راست بُود پنج گواه

این شاعر شیرین زبان که بیشک از بزرگان سخن سرایان این دوره است دساتیر شناسی را جزء معلومات خود شمرده با تکلف، بسیاری از لغت های دساتیر را به نظم کشیده است ... اگر به این و آن بر نمی خُورد، کسانی را که نامهای خانوادگی خود را از لغت های دساتیری بر گزیده اند نیز از برای نمونه یاد می‌کردم.
سزاوار بود در این مدت صد و بیست و سه سال که از تاریخ انتشار دساتیر میگذرد کسانی که آنها شناختند به دیگران بشناسانند و از واکنش آن که مانند طاعون از خارج به مرز و بوم ما رسیده جلوگیری می‌کردند. اگر اینکار را کرده بودند، این همه آثار نویسندگان سدهٔ گذشته آلوده نمی شد."

استاد بزرگوار جناب "ابراهیم پورداود" بعد از نقد عالمانۀ دساتیر که من بخش کوتاهی از آن نقل کردم به کتابی دیگر به نام "پروژنگارش" اشاره نموده میفرماید:

"چنین مینماید که این کتاب یکی از مآخذ معتبر لغت سازان ما باشد، زیرا آنچه را در دساتیر نیابند در "پروژ نگارش" به دست می آورند، آری نویسندهٔ آن از نویسندهٔ دساتیر آن طرف تر افتاده، گذشته از این که همه لغت های دساتیری را به کار برده، هر چه را برای بیان مقصود خود لازم داشته، فراهم کرده، این چنین این نامهٔ کوچک پُر مایه است، هیچ خواننده از آن در نرود بی مقصود. هر چه بخواهید در آنجا هست، از پر نرم جبرئیل گرفته تا میخ نعل دُلْدُل." نویسندهٔ "پروژ نگارش" خود را در دو کتابی که به یادگار گذاشته چنین نامیده: "میرزا افشار بکشلو قزوینی ایران دبیر و سر ترجمان سترگ و خشوری دولت با فر و بُرز ایران در اسلامبول." اینک نمونه ای از نوشتهٔ این سترگوار:

"گرامی تیمسار فرهت یارا، چون کابنهٔ فرخی نشانهٔ شهریار یزدان یار بدان هنجار است که همواره همهٔ کشاورزان از هر گونه نحوه و شیوه ای که بهره بود پریشانی پوداتان کار پیمان است آسوده بود جز به کار بهی روزگار و گرمی بازار خود نپردازند نویم سرکشی کرده مولتانپان که سر از فرمان بدر بُرده و پای از اندازهٔ شاهراه نیکو بندگی کشیده به کوره گذار دشت خشک سری و تیره مغزی آورده اند."

استاد "پورداد" معانی برخی از لغات میرزا رضا خان بکشلو غزوینی را از روی فرهنگ دستتیر چنین داده اند: "فرهت - شوکت، کابنه - نظر، نوه - حادثه، شوه - سبب، پوداتان - حواس، بهره بود - علت و سبب، نویم - محض، کوره گذار - معبر ضلالت".

استاد در همین سلسله از تذکره الخطاطین میرزا سنگلاخ خراسانی (متوفا ۱۷ صفر ۱۲۹۳ هـ) نیز نام میبرد که من به خاطر طولانی نشدن مقصود از آن میگذرم اما، اگر کسانی شوق جستار بیشتر داشته باشند میتوانند به مقدمه لغتنامه مرحوم استاد علی اکبر دهخدا و مقاله استاد پورداد در باره دستتیر مراجعه فرمایند.

حقیقتی که از شیوه برخورد ایران با زبان فارسی و عربی هویدا میشود اینست که متأسفانه برادران ایرانی ما در این مورد به فرمان نوعی ملت گرایی کور و بی بصیرت عمل کرده اند یعنی تلقی شان این بوده است که هر چه فارسی و اوستائی است خوب و پذیرفتنی است و هر چه سامی و عربی است دور انداختنی و همین کار، نثر نویسی ایران را دچار بیماری ناب نویسی نموده است. در ایران دشمنی سیاسی با عرب تا سطح زبان و فرهنگ بسط یافته است و همان سان که استاد پورداد اشاره فرموده اند ایرانی همین که به خوان یغمای دستتیر و پرور نگارش دست یافت مانند جل زده ای که به آب رسیده باشد هوش و خرد از سرش پرواز کرده و حتی نام های خانوادگی را نیز از همانجا برمیکزیند. ولی نثر و شعر افغانستان در همان سالها از آلودگی های دستتیر و پرور نگارش در امان ماند و اصالت افغانی خود را حفظ کرد. من قبلاً گفته ام و اینجا هم به عنوان تکرار حسن باز میگویم که اگر برخی اصطلاحات علمی، حقوقی و نظامی از زبان پشتو که خواهر زبان دری است وارد دری شد بسیار خوب شد زیرا که زبان ما خصوصیت های ملی خود را پیدا میکند و جهانیان از شیوه نگارش ما میتوانند تشخیص کنند که کدام نگارش مال نویسنده افغان است و کدام یکی مال نویسنده ایرانی و ما مجبور نمی شویم هویت بزرگ مردانی چون "سید جمال‌الدین افغانی" را با گرد آوری اسناد ثابت نمائیم. به هر صورت صحبت بر سر این بود که نثر و شعر افغانستان به همت شاعران و نثر نویسانی چون استاد یزرگوار مرحوم قاری عبدالله خان ملک الشعراء، مرحوم علامه سلجوقی، مرحوم استاد خلیل الله خلیلی، و جناب پوهاند بهاء‌الدین مجروح و بسیاری های دیگر استحکام و جزالت خود را نگاه داشت. اما، حیف که سالهای حادثه زای اخیر که ما را در چهار گوشه دنیا آواره و مبتلای بیماری های قوم و نژاد کرد ابتکار عمل را از دست ما گرفت و ما را دنباله رو صدها مرشد غرض ورز کرد. آخر شما بمن بگوئید: این مقتدیان گوسفندی و دنباله رو که چشم بسته هر چه ایرانی و پاکستانی مینویسد تقلید میکنند با آن بزرگمردانی که مصر برای شان لقب علامه میداد و ایرانی ایشان را امام شعر دری میدانست چه نسبتی دارند؟ استاد خلیل الله خلیلی برای ایرانی میگفت:

دو عنوانیم در تاریخ خاور جهانگیران یونانی چه کردند

سواران خدا نا ترس تاتار

ترا غافل گرفتند و مرا مست هنوز این فتنه جویان در کمینند

هنوز این سبز چشمان سیه کار

به یکدیگر مقارن چون برادر بغیر از ظلم و ویرانی چه کردند؟

همه تهذیب سوز و آدمی خوار

ترا بازو شکستند و مرا دست هزاران فتنه در هر آستینند

ازین می سُرخ میخواهند رخسار

دل من قاصد مُلک سنائیست

سفیر سرزمین آشنائیست

اما، مقلد هویت باخته امروز به ایرانی و پاکستانی چه میگوید: " من دیگر نیستم امروز در تاریخ تنها یک عنوان است و آن عنوان تویی هر چه که است شما هستید، من نه خصوصیت ملی دارم و نه هم زبان. من کلمه اردو (مجموعه نظامیان) را که یک هزار سال در نظم و نثر دری سابقه دارد کنار میگذارم و کلمه دساتیری ارتش را که استاد علی اکبر دهخدا و استاد معین هر دو میگویند: (لغتی که در این ایام به مجموع سپاهیان مملکت داده اند) بر زبان خود تحمیل میکنم و آنرا قرینه ابتکار خود می پندارم. آری همین و دیگر هیچ." جالب است که آن دو استاد بزرگ از تاریخ یک هزار ساله شعر و نثر دری یک مثال هم از کاربرد "ارتش" داده نمی توانند. یا اگر یک نویسنده کم مطالعه و نا وارد ایرانی در زبان، کلمه "تشنج" عربی را درست به همان شیوه دساتیر مسخ کرد و از آن (تنش) ساخت افغان مقلد دلش ذوق میزند که به به چه کلمه سوچه و ناب دری یافتم و دیگر از مجتهد ناقص خود نمی پرسد که برادر اگر (تنش) حاصل مصدر تنیدن و همان کاریست که جولا هه (عنکبوت) انجامش میدهد این دیگر با (تشنج) چه رابطه دارد؟ آری هر طور که میشود زبان " پاک " دری را از " لوث " دیگر زبانها پاک باید کرد حالا به زبان اجنه و پریان هم بدلش کردیم باک ندارد.

همین حالا چاپ سوم لغتنامه فرهنگستان ایران در برابر من باز است و من بر چند لغت ساخته شده آن مکث میکنم:

در ردیف (الف ممدود): " آبخیز - زمین یا جائیکه از آن آب بیرون آید".

در افغانستان از چاه، چشمه و کاریز هر سه آب بیرون می آید ولی هیچ کدام آبخیز نیستند. تنها وقتی آب دریا از بستر آن سرریزه کند می گوئیم "دریا آبخیزی دارد" و یا "عجب آبخیزی است".

"آبدان - مئانه" در افغانستان ما طرفی را که در آن آب ذخیره میکند آبدان میگوئیم. اگر ما هم به همت جوجه خروسان مقلد خود آبدان را به جای مئانه عربی که در افغانستان سخت تداول یافته است وارد زبان دری کردیم سنگ مئانه را هم حتماً باید سنگ آبدان بگوئیم.

در ردیف (ب): " پائین رو - نازل" در زبان دری نازل عربی با فعلهای کردن و شدن صرف میشود و حالت های معلوم و مجهول می سازد به طور مثال میگوئیم " خداوند (ج) نخستین سوره قرآن کریم را در غار چرا بر پیامبر خود نازل کرد" یا "سوره اقرأ در غار حرا نازل شد" در ضمن از آن صفت های نازل کردگی و نازل شدگی هم میسازیم. آیا خیلی متکلفانه نیست اگر بگوئیم " خداوند (ج) نخستین سوره قرآن کریم را در غار چرا بر پیغمبر خود پایین رو کرد و باز ما از صفت نزول نیز استفاده میکنیم و بطور مثال میگوئیم " نزول قرآن " آیا میشود گفت "پایین رو قرآن "

در ردیف (ت) "تن پیمائی - اندازه گرفتن قسمت های بدن انسان" این را از انتروپومتریک که یک اصطلاح انتروپولوژی یعنی انسان شناسی است درست کرده اند که به هر صورت یک اصطلاح اهل حرفه است و خواننده عادی نیاز جدی ندارد اما، فکر نکرده اند که (پیمائی) از فعل پیمودن است که به اندازه گرفتن هیچ پیوندی ندارد و به معنای طی کردن و یکباره سرکشیدن مایع است. افغان ها با این کلمه خوب آشنا هستند و به دلیل این که شرکتهای ترانسپورتی هرات پیماء، سالنگ پیماء و غیره داشته اند. راه پیمائی یعنی طی کردن راه - هواپیمائی یعنی طی کردن فاصله از راه هوا و باده پیمائی یعنی سرکشیدن یکبارگی باده. بدین حساب تن پیمائی لفظی کاملاً بی معناست و اشتباه فرهنگستان ایران ناشی از این امر است که در زبان دری لفظ پیمانه هم داریم که در عربی آنرا (کیل) میگویند یعنی کاسه اندازه گیری غله ها و از آن فعل مرکب پیمانه کردن ساخته ایم و حاصل مصدر

بیمایش بر خلاف قیاس پدیدار شده است که در زبان گفتار و نگارش افغانستان چندان تداول ندارد و تنها در قاموس های ایرانی یافته میشود.

در ردیف (گ): "گوشت فروش - قصاب" قصاب از "قَصَب" به معنای قطعه قطعه کردن یا پارچه نمودن آمده است و قصاب صیغه مبالغه است. حالا اگر ما لغت قصاب را دور میریزیم باید به یاد داشته باشیم که قصاب به صورت صفت برای آن کس که بسیار مردم را میکشد نیز به کار میرود. اگر خواستیم بگوئیم آن ستمگر قصاب هزاران نفر را کُشت، این جا که گوشت فروش اصلاً مورد بکاربرد ندارد، زیرا که گوشت فروش ضرورتاً قصاب نیست و هر قصاب هم ضرورتاً گوشت فروش نیست. در همین ردیف (گ): "گوشه - زاویه"، "گوشه باز - زاویه منفرجه"، "گوشه تند - زاویه حاده" و "گوشه راست - زاویه قائمه" و البته اینرا هم باید بگویم که "مثلث" نیز از نظر لطف فرهنگستان دور نمانده و آنرا هم "سه گوشه" خوانده اند؛ پس اگر بخواهیم "مثلث قائم الزاویه" بگوئیم به دستور فرهنگستان میشود "سه گوشه گوشه راست" و "مثلث متساوی الساقین" هم "سه گوشه دو گوشه با هم برابر".

فرهنگستان ایران همین واژه نامه خود را که مسلماً بیشتر از کتاب ملانصرالدین مرحوم لبان مردان و زنان عبوس را به خنده میگذشاید فرهنگ مورد نیاز و علاقه هم میهنان گرامی و فارسی زبانان و دانشمندان فارسی دان جهان میداند. اما، من افغان که شاید نویسندگان تازه گرا و نوجوی، کهنه نگر و کهنه نگارم بخوانند نمی توانم چشم بسته آنچه را که دیگران به حساب ذوق، سلیقه و درک خود می سازند، بپذیرم (چنانکه در پشتو نیز لغت سازی های جناب پوهاند مجاور احمد زیار و همتابانش را نمی پذیرم و اگر استاد صد بار دفتر را (دوتر) و فاتحه را (پاتا) بنویسند من با همه احترامی که به دانش تخصصی شان دارم از ایشان تقلید نمی کنم. به نظر من بنیادگرایی تنها در عرصه دین نیست در عرصه زبان نیز است. آنانیکه لغات مرده زردشتی دساتیری را از گورستان های "گاتها"، "اوستا"، "سرود های ویدی" و "پروز نگارش" بیرون می آرند و با آن اکت های سخنوری و سخندانی میکنند نیز بنیادگرا هستند. من اگر تنها هم بمانم معنأً تنها نیستم زیرا که، در کنار ستون های استوار فرهنگ دری و پشتو یعنی مرحوم قاری ملک الشعرا، مرحوم استاد بیتاب، مرحوم استاد الفت، مرحوم علامه سلجوقی، مرحوم دهخدا، مرحوم پورداود، مرحوم فروزانفر، مرحوم جلال همائی و صد ها تن دیگر ایستاده ام.

تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمتهای قبلی "افغانستان گلستان اقوام" و مطالب دیگر این نویسنده (ولی احمد نوری) را هم مطالعه کنند، با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده، در صفحه مقالات میتوانند به فهرست "ارشیف" وی رهنمائی شوند!



افغانستان گلستان اقوام (قسمت پنجاه و هشتم و اخیر)

Walinouri_afghanistan_golestaan_aqwaam_۰۸.pdf